

ابوالحسن بنی صدر

جبهه، شورا، وفاق ملی؟!

در ایران معاصر، نخست جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق تشکیل شد. ملی کردن صنعت نفت را هدف قرار داد. تا انقلاب ایران، این تجربه چند نوبت تکرار شد.

در جریان انقلاب، در کوشش برای ایجاد یک محور سیاسی، از نو، به این تجربه روی آوردیم. از سقوط رژیم شاه، تا تشکیل شورای ملی مقاومت، پنج کوشش بعمل آمدند که ناکام شدند:

۱ - کوشش برای ایجاد جبهه‌ای وسیع از تمامی گرایشهای اسلامی و غیر اسلامی با هدف آزادی و استقلال و استقرار فرهنگ مردم سالاری؛

۲ - پیشنهاد انتشار فراخوانی با امضای مرحوم طالقانی، آقای منتظری و اینجانب برای تشکیل جبهه‌ای وسیع از نیروهای ملی و مذهبی که بعمل در نیامد؛

۳ - کوشش برای تشکیل جبهه‌ای که بتواند حافظ مردم سالاری بگردد.

دو کوشش اخیر را حزب جمهوری اسلامی عقیم گذاشت؛

۴ - توافق بر سر میثاقی با حزب جمهوری اسلامی و امضای آن. این میثاق به تصویب آقای خمینی نیز رسید اما در اولین روز بعد از امضای آن، از سوی حزب جمهوری اسلامی نقض شد.

۵ - کوشش برای ایجاد جبهه‌ای برای مقابله با استبدادی که تدارک می‌شد که مرحوم زنجانی تصدی کرد.

۶ - شورای ملی مقاومت که با بکار بردن حاصل تجربه‌ها، بر اساس میثاقی با سه اصل آزادی و استقلال و عدم هژمونی، تشکیل شد.

این شورا را آقای رجوی و گروه او با نقض هر سه اصل میثاق، برهم زدند. از آن پس، در درون و بیرون مرزها، کوششهای فراوانی بعمل آمده‌اند و همه نا موفق بوده‌اند. شورای ملی مقاومت موفق می‌شد اگر آقای رجوی و گروه او قدرت را بعنوان هدف، جانشین آزادی نمی‌کرد. باین قرار، از میان تجربه‌ها،

در مرحله تشکیل، دو تجربه، یکی تجربه جبهه ملی و دیگری تجربه شورای ملی مقاومت، موفقیت نسبی داشته‌اند. در مرحله عمل، تا زمانی که هدف آزادی و استقلال بود، جبهه و شورا دوام آوردند و از زمانی که قدرت شد، گرفتار انشعاب و تلاشی شدند.

آیا امروز، در کوششهایی که بعمل می‌آیند، درس تجربه بکار برده می‌شود؟:

جبهه، شورا، وفاق و... ممکن است بشرط آنکه:

۱ - هدف آزادی و با تعریفی شفاف باشد و شرکت کنندگان در جبهه یا...، از لحاظ این هدف، هویت شفافی داشته باشند. به سخن دیگر،

۱/۱ - مثلث زور پرست (ملاتاریا، پهلوی طلبها و چپ استالینی، از گروه رجوی و غیر آن) نمی‌توانند در این جبهه یا شورا یا وفاق ملی شرکت کنند. بدیهی است که این زور پرستان حق دارند خویشتن را از زور پرستی و وابستگی، آزاد کنند. در صورتی که آزاد شدند، صدر نشین

نمی‌شوند. بنا بر اصل جبران، می‌باید اعمال گذشته را جبران کنند. بموقع است تجربه نهضت مقاومت ملی و حزب توده را یادآور شوم: وقتی کودتا روی داد، حزب توده خواستار عضویت در نهضت مقاومت ملی شد. مرحوم زنجانی، در پاسخ آنها گفت: جنبش ملی ایران از جمله قربانی حزب توده است. شما باید جبران کنید و جبران نیز به اینست که از رهبری نهضت ملی بی توقع پیروی کنید. حزب توده آزاد نبود و چنین نکرد و سرنوشتی را پیدا کرد که همه از آن خبر دارند. ۱/۲ - شرکت کنندگان در جبهه یا... می‌باید شفاف شوند: در باره گذشته و حال سیاسی، مالی و... خود هیچ ابهامی را برجا نگذارند.

۱/۳ - مستقل باشند (رهائی کامل از هرگونه وابستگی به قدرت خارجی).
۲ - یکسانی در هدف داشته باشند. برای مثال، اگر هدفها آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، نه تنها هر یک از این اصول می‌باید تعریف شفافی داشته باشند، نه تنها شرکت کنندگان در جبهه یا... می‌باید آن تعریفها را بپذیرند و در آنها، با یکدیگر، یکسانی بجویند، بلکه

۲/۱ - بر اساس هدفهای مشترک، جبهه یا... می‌باید موجودیت مستقلی داشته باشد. از آنجا که جبهه بخشی از این استقلال را از اشتراک گرایشهای شرکت کننده در هدف بدست می‌آورد، جدائی از جبهه یا... جدائی از هدفها می‌شود: جبهه یا... ترجمان هدف مشترک است و هیچ نباید از آن دور شود.

۲/۲ - بخشی دیگر از استقلال خود را از برابری اعضای خود (شناختن موقعیت متفوق برای هیچ یک از اعضا) و از رعایت حقوق انسان بهنگام تنظیم روابط اعضا با یکدیگر، بدست می‌آورد.

۲/۳ - و از آنجا که هدف یک جبهه، هدفهای یک ملت و بلکه جامعه جهانی است، بخش اساسی استقلال خود را از نماد خواستهای همگانی جامعه ملی شدن، تحصیل می‌کند. این توضیح بموقع است که

تمامی جبهه‌ها از زمانی روی به تلاشی می‌آورند (جبهه ملی، نهضت مقاومت ملی، کنفدراسیون دانشجویان، شورای ملی مقاومت) که یک گروه موقعیت متفوق (هژمونیک) پیدا می‌کند و رابطه جبهه با جامعه را که بدان جبهه بیانگر خواست همگانی می‌شود، می‌گسلد و آن را وسیله دست یابی به قدرت می‌کند. با توجه به این واقعیت، حوزه عمل جبهه، به ضرورت، تمامی جامعه ملی است و هرگز نباید این حوزه را ترک و از خواستها و هدفهای همگانی دور افتد.

۲/۴ - در حقیقت، یکی از علل متلاشی شدن جبهه‌ها این بود که یک گروه موقعیت متفوق می‌یافت و جبهه را پوشش فعالیتها و هدف خود می‌کرد. بسا، چند گروه (مثال کنفدراسیون و شورای ملی مقاومت) کارهائی را که نمی‌خواستند بنام خود کنند، به نام آن جبهه یا... می‌کردند. بدین قرار، بخشی دیگر از استقلال جبهه یا...، با مشخص شدن حوزه فعالیت اعضای آن و جبهه از یکدیگر و بر افتادن رسم دیرین آلت و آلت باز، واقعیت پیدا می‌کند.

۳ - رهاکردن بالمره اصل وحدت در تضاد و جانشین آن کردن اصل کثرت در توحید: نه تنها سازمانهای «مارکسیست - لنینست» نیاز دارند خویشان را از «تضاد اصل و وحدت فرع است» آزاد کنند، بلکه با توجه به آلوده شدن طرز فکرهای دیگر به این اصل ضد آزادی و رشد، این طرز فکرها نیز نیاز به آزاد شدن از «اصل» را دارند. بدین قرار،

۳/۱ - خشونت زدائی در درون جبهه یا... می‌باید روش اصلی بگردد. رعایت حقوق انسان و تمرین دادن اعضا به ترک روشهای تخریبی زبانی، قلمی و سانسور و...، روش همه روزه جبهه در

درون خود باید باشد.

۳/۲ - در جامعه نیز، جبهه خشونت زدائی را می باید روش خود کند: جانشین مدح کردن نقد و ارتقای فرهنگ مردم سالاری از راه خشونت زدائی از پندار و گفتار و کردار، به سخن دیگر، پیشنهاد روشنائی به جامعه که تمامی مردم بتوانند بکارشان برند. به یاد می آورم روش جنبش همگانی و بکار بردن گل در برابر گلوله را در انقلاب ایران.

در اینجا، بموقع است واقعیتی را خاطر نشان کنم: بخصوص از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، هیچ فرصتی را برای این هشدار از دست نمی دهم که استبدادیان گروههای اجتماعی را، یک به یک، سرکوب می کنند. راه حل جنبش همگانی است. رسالت ارگانی از ارگانهای سازمان ترورچندی قبل در مقاله ای تحت عنوان "جنبشهای سوخته" و بتازگی نیز، خطاب به آن دسته از «اصلاح طلبان» که راه حل را بیرون رفتن از محدوده حاکمیت دانسته اند، نوشته است: شما نمی توانید مردم را به جنبش همگانی بر انگیزید. گروههای اجتماعی را هم که می توانید بر انگیزید، تک تک به میدان می فرستید و ماسرکوب می کنیم. همانطور که جنبش دانشجویان را در ۱۸ تیر سرکوب کردیم. غیر صفت گستاخ و بی آرم که این بخود بالیدن، بابت سرکوبگری، دارد، اعترافی روشن به واقعیت است:

جنبش همگانی قابل سرکوب نیست و تدارک کردنی است.

۴ - شفاف عمل کردن و شفاف کردن عمل: اندازه انسجام و بدان توانائی هر جبهه و طول عمر آن را شفافیتش در اندیشه راهنما، در ترکیب سازمانی، در روش و در هدف، بدست می دهد. در عمل، ۴/۱ - مبارزه با انواع سانسورها و بر قرار کردن جریان اندیشه ها و اطلاعات، در درون جبهه یا...: بحث آزاد بمثابه روش ابهام زدائی و رشد.

۴/۲ - مبارزه همه جانبه با انواع سانسورها، در سطح جامعه: بر قرار کردن جریان اندیشه ها و اطلاعات در سطح جامعه و همگانی کردن بحث آزاد به قصد خشونت زدائی، اشاعه فرهنگ مردم سالاری: یعنی

۴/۳ - آزاد شدن و آزاد کردن از زور باوری و بازگشت از بیان قدرت به بیان آزادی. در عمل، الف - رها کردن دین ستیزی و نیز مرام ستیزی و ب - ترتیب دادن بحثهای آزاد بخصوص برای آسودن طرز فکرها از ماده چرکین زور و قدرت باوری.

۵ - در مطالعه ایرانیت، خاصه هائی را بر شمرده ام که اگر دین یا مرامی آنها را نداشته باشد، در ایران، پانمی گیرد و دوام نمی آورد. از آنجا که اصول راهنمای جبهه می باید از سوی شرکت کنندگان در آن، پذیرفته شده باشند، بناگزی،

۵/۱ - این اصول، با تعریفهای شفاف و یکسانی که می یابند، در مرامهای شرکت کنندگان، ابراز می شوند.

۵/۲ - در برابر، جبهه، هیچ تبعیض و تقدیمی برای هیچ دین و مرامی قائل نخواهد شد. آزادی دین و مرام نیز از سوی جبهه، در قول و عمل، رعایت خواهد شد. و ۵/۳ - از آنجا که اصول راهنما، از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند و تقدم و تأخر نیز نمی پذیرند، جبهه یا...

هرگز کاری را تکرار نمی کند که موجب متلاشی شدن جبهه ملی، نهضت مقاومت ملی، شکست جنبش ۱۵ خرداد و گذار از توحید ملی در آغاز انقلاب به شقاق ملی و استقرار استبداد ملاتاریا گشت: یعنی جدا کردن اصلاها از یکدیگر و تقدم دادن به این یا آن اصل.

۵/۴ - در درون جبهه، علاوه بر اینکه اصل بر عدم هژمونی و سلطه‌طلبی است، همه‌گونه تبعیضهای مرامی و قومی و جنسی و... ملغی خواهد بود. همچنان، در جامعه ملی و جامعه جهانی، جبهه با تبعیضها مبارزه خواهد کرد و منادی آزادی انسان از تبعیضها خواهد شد و خواهد ماند.

۶ - از آنجاکه از علت‌های سرنگرفتن و بگناه سرگرفتن، زود رس شدن مرگ جبهه یا...، اعتقاد پیشکی به موقت بودن آن بوده‌است و از آنجاکه جبهه توافقی در بالا، بدون مشارکت جامعه و حتی افراد سازمانهای شرکت کننده در آنها بوده‌اند و بالاخره، از آنجاکه استقرار مردم سالاری نیاز به فرهنگ مردم سالاری دارد،

۶/۱ - زمان جبهه می‌باید صفت دائمی داشته باشد. اعتقاد به موقت بودن جبهه یا... در ظاهر، ناشی از هدف آنست. برای مثال، فرض می‌شود که ملی کردن صنعت نفت هدف جبهه ملی ایران است. بنا بر این، با تحقق این هدف، جبهه ملی علت وجودی خود را از دست می‌دهد. اما در باطن، علت پیدا شدن اعتقاد به موقت بودن عمر جبهه یا... گرایش آن به قدرت و هدف کردن قدرت است. اثر این از خود بیگانگی را بر کوتاهی عمر جبهه‌ها که در جامعه‌های اروپائی بوجود می‌آیند را نیز می‌بینیم. بدیهی است با از میان رفتن جبهه، شرکت کنندگان در آن، ناتوان‌تر از زمانی می‌شوند که بدان وارد شده بودند. بدین قرار،

در صورتی که آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدالت اجتماعی در بیان آزادی، تعریفهای روشن خود را پیدا کردند، حیات جبهه یا... طولانی و بسادگانی می‌شود.

۶/۲ - برای آنکه جبهه ملی حیات دائمی پیدا کند، می‌باید ترجمان توحید ملی و مظهر تمامی جامعه در هدفهای بگردد که تحقق و عملی شدن دائمیشان خواست همگانی مردم است. و از آنجاکه

۷ - کثرت‌گرایی ذاتی مردم سالاری است. اما آیا دیرپائی جبهه یا... و نمایندگی آن از جامعه ملی با کثرت‌گرایی تراحم پیدا نمی‌کند؟ نه

۷/۱ - با استقرار مردم سالاری، از آنجاکه گرایشهای مختلف در اصول راهنمای مردم سالاری و حقوق انسان، اشتراک قطعی دارند و به ترتیبی که آمد، این اصول، اصول راهنمای گرایشهای مختلف شده‌اند، جبهه نقش اشاعه فرهنگ مردم سالاری از راه کوشش برای به عمل درآمدن آن اصول را پیدا می‌کند. جبهه بخصوص خشونت زدائی را بر عهده می‌گیرد و کار سالم سازی دائمی مردم سالاری را تصدی می‌کند. در حقیقت،

۷/۲ - نقد فعالیتهای سازمانهای شرکت کننده در جبهه و غیر آنها به محک اصول راهنمای مردم سالاری، جبهه را وجدان جامعه می‌گرداند و مانع از آن می‌شود که گرایشهای سیاسی به بیراهه قدرت‌مداری افتند. بدین روش، جبهه موفق به ایجاد کثرت در توحید می‌شود. تجربه احزاب سیاسی در غرب و نیز تجربه ناکام مردم سالاری در جامعه‌های اسلامی و غیر اسلامی، به اهل خرد می‌آموزد که

در صورتی که توحید متصدی نداشته باشد، کثرت‌گرایی خود مایه تباهی مردم سالاری می‌شود. بانیان مردم سالاری بر آن بودند که دین، با دعوت دائمی به معنویت و یادآوری همه روزه این واقعیت که «بنی آدم اعضای یکدیگرند»، مانع از آن می‌شود که کثرت‌گرایی رشته‌های پیوند جامعه را پاره کند. بعدگرایشهای ضد دین بر آن شدند که وجدان جمعی از عهده این نقش بر می‌آید. غافل از اینکه اگر کثرت‌گرایی بانیان خود را که احزاب سیاسی است داشته باشد اما

توحید بی بانی بماند، وجدان جمعی، هرگز واقعیت پیدا نمی‌کند. تصدی توحیدی که کثرت در آن می‌تواند نظام مردم سالاری را پدید آورد، با جبهه یا... است.

۸- با توجه به این واقعیت که در جریان انقلاب، بنا بر تعهدی که آقای خمینی بر عهده گرفته بود، می‌بایستی او و روحانیت تصدی توحید اجتماعی را می‌کردند و او و دستیارانش نقض عهد کردند، این احتمال وجود دارد که وقتی فرصت استقرار مردم سالاری فراهم می‌آید، جبهه یا... آن را برای تصرف قدرت مغتنم بشمارد. همانند آقای خمینی و دستیاران او توحید را با وحدت جانشین و آن را چماق کند و بر سر هر گروه و کسی فرود آرد که بر اصل کثرت آراء و عقاید، حق دارد نظری مخالف نظرگرایش دیگر و یا جبهه ابراز کند. به سخن روشن، این بیم وجود دارد که جبهه یا... قدرت را مدار کند و حق اختلاف را که حقی از حقوق انسان است، انکار کند. بدیهی است توضیح فرق وحدت که شعار استبدادیان است و اتحاد و توحید که شعار مردم سالاران است، مانع از استبداد جبهه یا... نمی‌شود. بنا بر این، تدبیر مشخص و شفاف می‌باید:

۸/۱- زمینه عمل جبهه نه دولت که جامعه باید باشد. با توجه به این واقعیت که آقای خمینی هم گفت در دولت دخالت نخواهد کرد و ولایت با جمهور مردم است و وارونه این کار را کرد، چه باید کرد که آن سابقه بس تلخ و پریزبان تکرار نگردد؟ راه کارهایی که بنظر می‌رسند، عبارتند از:

الف- در دوران انتقالی نیز، جبهه خود دولت را تصدی نکند. ترکیبی متناسب به هدف‌های خود را به جامعه پیشنهاد کند و انتخاب آن را نیز به رأی مردم بگذارد. در این صورت، جبهه استقلال خود را نسبت به هیأت مدیره موقت، حفظ می‌کند؛

ب- جبهه خود تصدی دولت را در دوره انتقالی بر عهده می‌گیرد. بدیهی است از راه مراجعه به آرای عمومی و تا استقرار نهادهای مردم سالار. با استقرار این نهادها، جبهه دولت را ترک می‌کند و به وظایف بالا می‌پردازد.

ج- تشکیل مجلسی منتخب مردم را نخستین کار مدیریت دوران انتقالی بداند و رقابت انتخابات آزاد را سازمان بدهد و از آغاز، مجلس و حکومتی که در آن اکثریت پیدا می‌کنند، تصدی مردم سالار دوران انتقالی را بر عهده بگیرند.

بدیهی است تهیه قانون اساسی جدید و باز سازی دستگاه قضائی مستقل که خود را نه حافظ قدرت حاکمان که حقوق انسانها و تابع اصول راهنمایی بداند، قوه قضائی را از خدمت ازشکال مختلف قدرت آزاد و مجری حقوق انسان می‌گرداند، کاری است که در این دوره می‌باید انجام پذیرد.

د- این کار در حوزه عمل جبهه یا... است. توضیح اینکه طرز فکرهای قدرت مدار می‌پندارند، مردم سالاری قائمه می‌خواهد. در امریکا و اروپا، مردم سالاری قائم به سرمایه داری است. حتی دولتهای ترکیه و پاکستان را مردم سالار خوانده و ارتشهای این دو کشور را قائمه آن خوانده‌اند! غافل از اینکه سرمایه داری با مردم سالاری سازگار نیست و اگر نهادهای جامعه مدنی و سازمانهای سیاسی و نیز فرهنگ مردم سالار نباشند، سرمایه داری استبداد خود را کامل می‌کند.

بهر رو، قانون اساسی که ترجمان اصول راهنمای مردم سالاری یا ولایت جمهور مردم باشد، پیش از هر کار دیگر، می‌باید به جامعه پیشنهاد شود. پیشنهادهای مختلف می‌باید، از راه بحثهای آزاد، ارزیابی شوند. چنانکه جامعه با آگاهی کامل، رأی دهد.

۸/۲- با وجود، استقرار مردم سالاری با تصویب قانون اساسی و استقرار رژیم مردم سالار به پایان نمی‌رسد. تجربه غرب نشان می‌دهد که ایجاد نهادهای مستقل از دولت و تعادل قوا میان نهادهای مختلف راه حل نیست. در جامعه مدنی که بدینسان پدید می‌آید، زود یا دیر، قدرت (= زور) مدار می‌شود و خشونت روش می‌گردد. بنا بر این، خشونت زدائی درگرو آنست که جبهه

یا... در سطح جامعه، همواره زمینه ساز بازگشت دین‌ها و مرامها به بیان آزادی و دعوت به معنویت گردد و بماند. در تجربه غرب، لائسیته از ضدیت با دین، در آغاز قرن شروع کرد و در پایان قرن، به همکاری با دین رسید. اما خلائى که زورمداری آن را پر می‌کند، بر ما معلوم می‌کند که نیاز به بیان آزادی و بازکردن فضای اندیشه و عمل به روی انسان است. به سخن دیگر، نه در قلمرو قدرت است که مشکل حل می‌شود بلکه در بی‌کران آزادی است که مشکل حل می‌شود. در این بی‌کران، انقلاب دائمی از بیان قدرت به بیان آزادی بایسته است. به سخن دیگر، وارونه کاری که در جامعه‌های انسانی از دیر باز روش گشته و همچنان روش است.

و هنوز بر عهده جبهه‌کارهای دیگر است که بدان‌ها، فرهنگ آزادی جانشین ضد فرهنگ قدرت می‌گردد:

۹- اگر جبهه یا... بخواهد الف - مانع از سانسور طرز فکرهای اعضای خود توسط یکدیگر و نیز مانع از سانسور طرز فکرهای دیگری بگردد که دارندگان عضو جبهه نیستند و ب - راهنمای بازگشت از بیان قدرت به بیان آزادی بگردد، وظیفه اصلیش توسعه امکانات فعالیت اعضای خود - بعکس وضعیت گذشته که از عوامل متلاشی شدن جبهه‌های بود - و گرایشهای بیرون از جبهه، می‌شود. جبهه نباید نگران آن باشد که با ایجاد فضای باز برای نظرها و سازمانهای سیاسی، چنان کثرتی پدید می‌آید که نه تنها کار مدیریت جامعه را مختل می‌کند بلکه رشته‌های همبستگی جامعه ملی را می‌گسلد. زیرا که بدین کار، جریان‌گذار دائمی از کثرت به توحید برقرار می‌شود. در حقیقت،

۹/۱ - بنا بر تجربه همه جامعه‌ها، جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات و وجود تأسیس اجتماعی بحث آزادگذار دائمی از کثرت به توحید را تأمین می‌کند. بخصوص اتحاد در اصول راهنمای مردم سالاری را، به نسبتی که تعاریف این اصول شفاف و کامل می‌شوند، مستحکم می‌گرداند. چنانکه در محیطهای دانشگاهی، به یمن جریان آزاد اندیشه و اطلاعات و بحثهای آزاد، به همان نسبت که علم به قطعیت نزدیک‌تر شده، کثرت آرای علمی روی به توحید آورده‌است. در سطح جامعه‌های آزاد نیز جهت عمومی، گذار از کثرت به توحید است. بنا بر این،

در هر جامعه‌ای وقتی جهت عمومی از توحید به کثرت می‌شود که استبداد در اشکال گوناگون، جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات را مختل ساخته و تأسیس بحث آزاد بر چیده شده و انواع سانسورها بر قرار گشته‌اند. به ایران امروز و به جامعه استبدادی بنگرید تا مطمئن شوید، این رژیمها که ببهانه «حفظ وحدت» سانسورها را بر قرار می‌کنند، عامل گذار از توحید به تضادهای بسا خطرناک برای موجودیت کشور هستند.

۹/۲ - بانیان مردم سالاری در غرب، همواره نگران فساد مردم سالاری بودند. وضعیت کنونی نشان می‌دهد نگرانی آنها به جا بوده‌است. غیر از دین بمثابة تذکار دائمی به انسانها که برغم اختلاف نظرها از یک گروه‌رند و بنام کثرت‌گرایی، تا پاره شدن رشته‌های پیوندها و تنها و بی‌کس شدن فرد، نباید پیش رفت، استقرار آزادیها و جریان آزاد اطلاعات و اندیشه‌ها را نیز پیشنهاد می‌کردند. اما قدرت مدار عقل و تجدد شد و جریان اطلاعات و اندیشه را قدرت سازمان داد و وضعیتی پدید آمد که وضعیت غرب امروز است: در انتخابات مجلس فرانسه، نیمی از مردم یا رأی نداده‌اند و یا به گرایشهای افراطی رأی داده‌اند. جامعه‌ای چون جامعه ایران اگر بخواهد به راه غرب برود، بسا بار دیگر به استبداد بازگردد. چراکه جامعه ما، از دیر باز، میان دو سنگ آسیاب بوده‌است: تمرکز شدید تحت دولت استبدادی یا تجزیه و متلاشی شدن ایران. چگونه بتوان تجربه مردم سالاری را پیش برد بدون اینکه تجربه غرب را تکرار کرد؟ به سخن رساتر، چه درسی را می‌باید از تجربه غرب گرفت؟ این درس را:

فوکو، فیلسوف فرانسوی بر آن بود که تمامی بیان‌ها (discours)، بیان قدرت هستند. بر این واقعیت می‌باید واقعیت دیگری را افزود: بیان‌های قدرت در قلمرو سازمانهای سیاسی و دولت کاربرد دارند. جریان اندیشه‌ها در سطح جامعه برقرار نمی‌شود. اگر اندیشمندان اندیشه‌هایی را به جامعه پیشنهاد کنند که انسانها خود تجربه‌گر آنها بگردند، اگر جریان اطلاعات برای این نباشد که افراد جامعه از این یا آن سازمان سیاسی پیروی کنند بلکه برای آن باشد که مردم خود در ادارهٔ جامعه خویش شرکت کنند، الف - جریانهای اندیشه و اطلاعات برآستی آزاد خواهند شد و ب - سازمانهای سیاسی بجای آنکه ابزاری برای تصرف قدرت شوند و در معرض فساد و انحلال قرار گیرند، در متن جامعه قرار می‌گیرند و برانگیزنده مردم به شرکت در اداره جامعه خود می‌شوند و ج - نه تنها جهت عمومی از کثرت به توحید می‌شود بلکه رشته‌های پیوندها زمان به زمان مستحکم‌تر می‌شوند و کثرت آراء و عقاید، جامعه را سرشار از شور و هیجان زندگی در رشد می‌گرداند.

هنوز جبهه یا... کارهای دیگر باید انجام دهد. در نوشته‌ای دیگر، به توضیح آنها خواهیم پرداخت.

از آنجاکه در این ایام، در ایران، «وفاق ملی» گفتگوئی است برای قبولاندن فعل و انفعالی در محدودهٔ ولایت مطلقه فقیه و «خودی» شدن یکچند از «غیر خودی»ها، خاصه‌های یک جبهه، هدفها، وظایف و روشهای آن را موضوع بحث قرار دادم. تا همه بدانند چرا اینگونه تقلاها در گذشته بجائی نرسیدند و چرا امروز بجائی نمی‌رسند و چرا هرگز به جائی نخواهند رسید. آیا تجربهٔ «اصلاح طلبها» همان نتیجه را بار نیاورد که بطور مستمر خاطر نشان اهل خردکرده‌ام؟ آیا در عمل، آنهایی «خودی» نشدند که از مردم یکسره بریدند و با استبدادیان هم بوم و هم رنگ شدند؟ وجود خطر خارجی امری نیست که یک میهن دوست آن را دست آویز زد و بند با استبدادیان کند. بلکه در رفع این خطر است که باید کوشید. بازکردن مدارها همان کاریست که باید کرد. بنا بر این، راه حل مبارزه با استبدادیان است و نه از آنها جواز موجودیت و فعالیت در محدودهٔ رژیم ملاتاریا گرفتن.

بنا بر مسئولیت، تجربه‌های عمری کوشش مستمر و نیز حاصل مطالعه‌های خود را در اختیار نسل امروز می‌گذارم. بر این نسل است که اعتماد به نفس خویش را باز یابد. بداند بیچارگی در شأن انسان نیست، چاره‌گری در شأن او است. چاره‌کار ایران را در خود ایران، در انسانی که به استبداد درمانده‌است، باید بجوید. آزاد شود و چاره‌گری شیوه کند.